

پیام شاهزاده رضا پهلوی  
به مناسبت  
آغاز سال تحصیلی ۸۹-۱۳۸۸

اول مهر ماه ۱۳۸۸

به نام خداوند جان و خرد  
هم میهنانم،

سال تحصیلی نوین در حالی آغاز می شود که ملت ایران سوگوار بهترین فرزندان اش است. سوگوار ندها و سهراب ها، سوگوار ترانه ها و مهدی های اش، سوگوار دختران و پسران شیردل و خردمندی که با آنکه هنوز در آغاز راه آموزش بودند، اما تنها و تنها با ایستادن بی قید و شرط شان در برابر ستم و نادانی، تنها و تنها با نه گفتن شان به دیو خشم و آری گفتن شان به ایزد مهر، بزرگ ترین درس ها را، نهایت دانایی را، به ما، و به جهان، آموختند: آزادگی! پس به جاست که در آستانه ی این فصل یادگیری، هنر به یاد آوردن را از یاد نبریم و نام آن جاودانان سپند را، بزرگ بداریم: بر روان پاک یکایک شان، درود می فرستیم.

دانش آموزان، دانش جویان، فرهنگیان،

ایران ما دوران های تاریکی بسیاری را از سرگذرانده است، دوران هایی که چون امروز، در یک اشغال فرهنگی و تمدنی تمام عیار به سر می برده است. در چنین دوران هایی بوده است که ابن مقفع های مان را در تنور خلیفه سوزانده اند، حلاج های مان را، تا که اسرار هویدا نکنند، به دار خشک اندیشی و پی ورزی آویخته اند، و سهروردی هامان را، در زندان های دروغ باوران، به قتل رسانده اند. آری، بر ما، رنج دوران ها رفته است، با این حال اما، همواره ایستاده ایم، و به مرگ نه، و به زندگی، آری گفته ایم.

آموزگاران، استادان، و پژوهشگران عزیزم،

به خوبی آگاهم و می دانم که چگونه، بار غم نان بر دوش های شما سنگینی می کند، می دانم که شکستن قلم های تان را هنر می شمارند، می دانم که ولی فقیه بار دیگر دندان تیز کرده است تا قلب دانش را از سینه ی آبی این سرزمین برون کند و خرافه را جایگزین خردگرایی کند و فلسفه و دانش های انسانی را تا سطح علوم خفیه و اوراد غریبه پائین کشد، با این حال اما، فراموش نکنید که همه ی این ها، نعره های برآمده از افسردگی دیوی رو به مرگ بیش نیست؛ هر روز که می گذرد، از حجم تاریکی کم، و بر بار روشنایی افزوده می شود.

عزیزانم،

دبیرستان در فرهنگ ما، که دبستان و دانشگاه نیز برابندی از آن هستند، همواره جای آموزش راستی و نیکی و پرهیز از دروغ و بدی بوده است، نظام اهریمنی ولی فقیه اما، با پیروی از طبیعت وارونه و سنت راستی ستیزانه اش، کوشیده است که دروغ را جایگزین راستی، و بدی را جایگزین نیکی گرداند و از این طریق، سامانه ی ارزشی فرهنگ کهن ما را، دچار اختلال درونی و تناقض کند.

از این رو، روشن است که اول مهر ماه، که روز تجدید پیمان اهل دانش و فرهنگ با روشنایی و خرد است، برای متولیان تاریخ منشی و نگون اندیشی، برای نگهبانان دشت های بی فرهنگی، کابوسی مرگ آور باشد. کمر این نظام دوزخی، که از روز نخست برای کشتن دانش و شکستن اندیشه آمد، تا که در فقدان دانایی و آزادی، دولت ضحاک را برپا دارد و تاریکی و خشم را بر ایران ما چیره کند، در نهایت به دست خود اهل خرد، یعنی در دانشگاه است که شکسته خواهد شد.

هم میهنانم،

نظام ولایت فقیه‌ی که امروز بر سرزمین ما چیره شده است، بر ایند همه ی وارونه اندیشی ها و کژ کرداری های تاریخی ماست. این نظام نامقدس، همه آنچه را نمایندگی می کند، که با نخ جهل و با سوزن زور، به تاریخ ما کوک زده شده است؛ حکومت دینی، به عنوان وصله ی ناجور، وارونگی ایران و ایرانی ست، و امروز بر ما فرزندان راستین کوروش است، که به یاری خرد روشنگر، کژی ها را راست کنیم، و وارونگی ها را، باز آریم.

ایرانیان،

ایران، گهواره ی خرد، سرزمین روشنگری و احترام به طبیعت، و بوم اندیشه های شاد است. ایران همان سرزمینی ست که روزی در جندی شاهپورهای اش، پژوهشگرانی از چهار سوی جهان برای کسب دانش و داد و ستد بپوش گرد هم می آمدند، ایران همان سرزمینی ست که روزی تیسفون اش پناهگاه بزرگ ترین فیلسوفان فراری اروپا بود، ایران همان سرزمینی ست که دانشمندان نیک اندیش اش نخستین دانشنامه ی جهان بشری را پایه گذاری کردند؛

هم میهنانم،

به راستی که برای چنین سرزمینی که همواره مهمان دار دانش و میزبان گشاده دست دانشمندان بوده است، مایه ی شرم و سرافکنندگی است که امروز در اش، در آستانه ی هزاره ای نوین، نه تنها اندیشیدن جرم باشد و جای اندیشه ورز در زندان، بلکه حتا نوادگان همان فیلسوفان فراری دیروز را نیز، بطور غیابی در دادگاه محکوم کنند و افکار شان را، به جوخه ی اعدام سپارند. به تیغ سپردن و تبر آجین کردن اندیشه و اندیشه ورز، این است آن سنت ننگینی که خمینی پایه اش گذاشت، و امروز، خامنه ای، بر ژرفنای پلیدی های اش می افزاید.

فرهنگیان،

اشغال فرهنگی و تمدنی با خود مقاومت فرهنگی و تمدنی نیز می آورد. فردوسی ها و خیام ها، بیرونی ها و ابن راوندی های ما، قله های سنت مقاومت در برابر بیگانگان اند. امروز این بر همه ی اهل فرهنگ است که سنت مقاومت را به فرزندان میهن بیاموزند و اجازه ندهند که ضحاکان زمان، بر سفره ی مغز جوانان این سرزمین کهن بنشینند. ترانه های خیام و سرودهای فردوسی پادزهر سم مهلکی اند که نظام ولایت فقیه و سنت تاریک اندیشانه ای که بر آن استوار است، به زور، در کام فرهنگ و تمدن ایرانزمین فرو ریخته اند؛ به آن آتشی که هیچ گاه در دل هیچ یک از ما نخواهد مرد ایمان داشته باشیم و مشعل خردی را که فردوسی ها و خیام ها در برابر تازش تاریک اندیشان نگه اش داشتند و نگذاشتند که خاموش شود، در چهارگوشه ی میهن، بالا بگیریم.

هم میهنانم،

قفل هر دانشی را، با کلید زبان همان دانش باز می توان کرد و قفل هر تمدنی را، با کلید زبان همان تمدن. ایران ما، که در پیوندگاه همه ی فرهنگ ها و در نقطه ی وصل همه ی تمدن ها جای گرفته است، برای پائیدن و بر جای ماندن، همواره راهی نداشته است جز آموختن زبان همه ی تمدن ها، و در پر شکوه ترین دوران های اش نیز، نقش میانجی و مترجم بزرگ تمدنی ای را بازی کرده است، که دست تمدن های دیگر را در دست یکدیگر نهاده است. و اینگونه بوده است که جهان در ایران، همواره صلح تمدنی خود را جسته، و در بسیاری گاه ها نیز، یافته است.

عزیزانم،

اکنون صده هاست که این بازیگر بزرگ تاریخ تمدن، یعنی ایران ما، آنگونه که باید و شاید، دیگر به زبان تمدن خویش آشنا نیست. پرسش این است: در غیاب آشنایی با زبان تمدن خود، چگونه می توان تمدن های دیگر را به گونه ای بایسته فهمید، و مهم تر از آن، به درون یک گفتگوی تمدنی گام نهاد و از پس نقش میانجی گرانه و صلح آورانه ای که تاریخ بر دوش ما گذاشته است برآمد؟ چگونه می توان پایه های تمدن اروپا، یعنی آتن و روم را فهمید، در حالی که پایه های تمدن خود، یعنی تیسفون و شوش را به خوبی درنیافته ایم؟ چگونه می توان تمدن سترگ چین و یا فرهنگ غنی هند را درک کرد، در حالی که هنوز از درک موزون تاریخ پر شکوه خود برنیامده ایم؟ راست این است که پیشفرض هر گفتگوی تمدنی، نخست، یک گفتگوی درونی با تمدن و فرهنگ خویش است. تنها از گذر شناخت خود است که می توان به شناخت غیر برآمد. پس برای آنکه جهان را بشناسیم، نخست باید که ایران را بشناسیم.

دانش آموزان، دانشجویان، فرهنگیان،

به باور من، ایران ما، به همان اندازه که نمی تواند و در طبیعت اش نیست که در را به روی تمدن ها و فرهنگ های دیگر بربندد، به همان سان نیز نمی تواند و در طبیعت اش نیست که ریزه خوار خوان فرهنگ ها و تمدن های دیگر باشد. عزت نفس ملت کهن ما، چنین امری را بر نمی تابد. پس بیائیم و در آغاز این فصل نوین، با یکدیگر پیمانی فرهنگی بندیم، دست در دست یکدیگر نهیم، و ایران مان را باری دیگر از ریشه، باز اش یابیم و باز اش سازیم.

درخت، هر چه کهن سال تر، ریشه های اش تنومندتر، و در باغ پر گل تمدن ها، کدامین درخت کهن سال تر از درخت تمدن ایران ما؟ زبان های ایرانی را، زبان کوروش ها و داریوش ها، زبان جاماسب ها و بزرگ مهرها را به فرزندان ایرانزمین بازآموزیم و شرایطی را فراهم کنیم، که ایرانی، در هر کجا که هست، مفسر ایران، و صاحب امتیاز تمدن ایرانی باشد. دوام ما، به مثابه ی یک ملت فرهنگی، در این حق و امکان تفسیر نهفته است.

هم میهنانم،

ایران را، در ریشه های اش بجوییم و دوباره، نه با نگاهی رویه نگر، بلکه با چشمی مرکب و ژرف بین، کشف اش کنیم. ما، به عنوان میراث داران یک تمدن مادر و زایا، می توانیم جهان مان را با همدلی و هم اندیشی و هم توانی، از تاریکی به در آوریم و به سوی روشنایی، تندرستی، و شادی برانیم. اگرچه اینک روزهای سختی را پشت سر می گذاریم، اما شکی نداشته باشیم، که پیروزی با ماست.

خداوند نگهدار ایران باد  
رضا پهلوی

